روحانیت در اسلام و در میان مسلمین

مقدمه

اين مقاله اولين بار در سال 1341 تحت همين عنوان «روحانيت در اسلام و در ميان مسلمين» در كتاب «بحثي درباره مرجعيت و روحانيت» به چاپ رسيده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

بررسي تاريخ نشان مي‌دهد كه در ميان پيروان اديان بزرگ و كوچك آسماني و غير آسماني غالباً طبقه خاصي به نام روحاني بوده كه موقعيت و وظايف مخصوص داشته و همواره از مزاياي مالي و غير مالي اجتماعي برخوردار بوده است.

روحانيان در اينگونه جوامع كم و بيش طبقه‌اي ممتاز در ميان طبقات ديگر و عنصر مؤثري در سازمان طبقاتي جامعه بوده اند.

دريافت اين معني براي كساني كه با تاريخ، بخصوص تاريخ اديان و تحقيقات جامعه شناسان سر و كار دارند بسي آسان و در شمار واضحات است. حتي مشاهده كننده دقيق و آشنا مي تواند با بررسي اوضاع و احوال بسياري از جامعه‌هاي معاصر اين مطلب را دريابد و نمونه هاي زنده و گوناگون آن را به خوبي بشناسد. ولي براي آنكه خوانندگان به جاي ديگر حواله نشوند قسمت‌هاي زير از ترجمه تاريخ تمدن ويل دورانت جلد اول و دوم نقل مي شود:

در ميان يهود:

.....دستگاه روحانيت دستگاه بسته اي بود و جز فرزندان لاوي كسي نمي توانست در اين طبقه وارد. شود. اين طبقه جق ميراث بردن نداشتند ولي از پرداخت ماليات و باج سرشماري و انواع ديگر عوارض معاف بودند.

در ميان برهمائيان

....قانون نامه مانو به پادشاه اخطار مي كند كه هرگز، از برهمن ماليات نگيرد ولو همه منابع درآمد او از ميان رفته باشد، زيرا اگر برهمن به خشم آيد مي‌تواند در دم شاه و سپاهيان او را با لعن و نفرين و خواندن متون رمزي از ميان بردارد.

.........قدرت برهمن بر پايه انحصار دانش قرار داشت. برهمنان متولي و مفسران سنت، مربيان اطفال، مؤلفان يا گردآورندگان ادبيات و كارشناسان آيات وداهاي مهم و خطاناپذير بودند. اگر يك نفر از فرقه شود را به تلاوت كتاب‌هاي مقدس گوش مي‌داد بر طبق قوانين برهمني در گوش‌هاي او بايد سرب گداخته ريخته شود. و اگر نوشته هاي مقدس را تلاوت مي كرد زبانش بايستي نصف شود و اگر مطلبي از آن را از بر مي كرد بايد پيكرش بدو پاره شود.

....اگر برهمن مرتكب جنايت مي شد نبايد كشته مي شد. ممكن بود پادشاه او را تبعيد كند ولي بايد اجازه مي داد كه اموال خود را همراه ببرد.

مكرر خواندن وداها به تنهايي برهمن را از سعادت ابدي برخوردار مي كرد ولو اينكه هيچ يك از آداب مذهبي را مورد عمل قرار نمي داد، اگر ريگ ودا را از بر مي كرد مي‌توانست تمام دنيا را ويران كند بدون اينكه كمترين گناهي مرتكب شده باشد. بر همن نبايد خارج از فرقه خود با كسي ازدواج كند.

شايد اين انحصارات و امتيازات در روحانيت ايران و روم و جامعه هاي بزرگ و كوچك ديگر در شرق و غرب بخصوص روحانيت مسيحي در قرون وسطي وجود داشته است. چه بسا كه اين امتيازات و حقوق و حدود انحصاري به اصل اديان و مقررات اصلي دين ارتباطي نداشته و فقط خواسته هاي روحانيان جاه طلب و دنياپرست آنها را به وجود آورده، بعد كم كم صورت عادت و سنت به خود گرفته و بعد در شمار مقررات و آئين هاي دين درآمده است.

اكنون از ما مي‌پرسند نظر اسلام در اين باره چيست؟ آيا اسلام هم خواسته است چنين طبقه اي در ميان مسلمانان به وجود آيد تا همواره نگهبان خاص دين و علوم ديني بوده و آشنايي به قرآن و حديث مخصوص آنان و ديگران از آن محروم باشند؟هم نگهباني دين و نواميس ديني وظيفه اختصاصي آنها است و بقيه در اين قسمت وظيفه و تكليفي ندارند و هم در ازاء اين مسئوليت و اينگونه اختصاص ها و انحصارهاي علمي و عملي در قوانين اسلام براي انها مزاياي مالي و غير مالي خاص مقرر شده است؟

پاسخ ما منفي است زيرا اسلام امتيازات طبقاتي را در رديف امتيازات نژادي لغو كرده است و در سازمان اجتماعي اسلام هيچگونه طبقه بالا و پايين توام با انحصار علمي و عملي وجود ندارد.

براي اينكه اين پاسخ درست روشن شود بايد نخست بدانيم طبقه و جامعه طبقاتي يعني چه، امتيازات طبقاتي چيست و با امتيازات يعني اختلافات طبيعي يا شبه طبيعي چه فرق دارد؟

امتيازات يا اختلافات طبيعي و شبه طبيعي

تا انجا كه بررسي احوال انسان و دقت در اوضاع جوامع مختلف بشر نشان مي‌دهد افراد انسان، در هر محيط و ميان هر جامعه از جهت برخورداري از مواهب مادي و معنوي صد در صد يكسان نيستند و ميان آنها امتيازاتي هست. برخي در يك يا چند جهت از ديگران بهره‌مندترند.

اين وضع ساده ترين شكل جامعه‌هاي چند نفري ابتدايي يا نيمه ابتدايي تا پيچيده‌ترين شكل جوامع متمدن و پيشرفته همواره وجود داشته است. در پرتو دقت علمي در ساختمان سلولي، استخواني، عضلاني و عصبي انسان و تأثير شايان آن در سرنوشت او و تأثير عميق محيط طبيعي در تن و جان آدمي و تعيين مقدرات و مقدورات او و اختلاف طبيعي بسيار كه در اين دو زمينه وجو دارد، مي توان اين اصل را به روشني دريافت كه اختلاف و تفاوت ميان انسان‌هايي كه بر سطح پهناور كره زمين زندگي مي كنند في الجمله امري ضروري است.

مقصود اين نيست كه همه وجوه اختلاف ميان افراد به همان حال و صورت كه در اجتماع هست ناشي از ضرورت طبيعي تخلف ناپذيري در خود آنها يا محيط طبيعي آنهاست و هيچ عامل انساني كه ساخته دست انسانها يا قابل تغيير و تصرف به وسيله آنها باشد، وجود ندارد.

به عكس بدون شك با كوشش در اصلاح محيط اجتماعي و تربيتي و با تصرف در شرايط محيط طبيعي بسياري از وجود اختلاف ميان افراد را مي‌توان به دست تواناي انسان، بخصوص انسان مسلح به علم، از بين برد. بسياري از محرومين جامعه مردم مستعدي هستند كه نابساماني هاي اجتماعي آنها را به كج بيغوله هاي تيره بختي افكنده است وعده زيادي از متنعمين عزيزان بي جهتي هستند كه بي نظمي و فساد دستگاه هاي اجتماعي آنان را به نعمت و شوكت و جاه ومال بي حساب رسانده است. اينگونه امتيازات كاذب نه تنها ضرورت طبيعي ندارد بلكه مخالف ضرورت‌هاي طبيعي نيز هست.

آنچه در اينجا مي‌خواهيم بپذيريم اصل اختلافات طبيعي يا شبه طبيعي است كه مجالي براي انكار آن به نظر نمي رسد، زيرا به فرض آنكه گفته ها و آزمايش ها و آمارهاي علمي طرفداران اصل توراث طبيعي را ناتمام بشمريم و در اصالت محيط و برد تأثير آن تا آنجا پيش رويم كه با تصرف در محيط هر موجود مي توان كليه خواص و حتي ساختمان طبيعي او را تغيير داد و بنابراين در ساختمان جسمي و روحي يك انسان هيچ عنصر ارثي تغيير ناپذير وجود ندارد، با ز به دست آوردن چنين تسلط كامل و همه جانبه بر محيط همه افراد بسيار بعيد به نظر مي رسد. آيا مي شود انسان بر همه اختلافات محيطي تا آن پايه مسلط شود كه بتواند با حفظ محيط‌هاي گوناگون طبيعت انسان هاي كاملاً يكنواخت و يكسان بپرورند؟ يا كليه اختلافات طبيعي محيط ها را از ميان بردارد تا در شرايط مساوي همه يكسان پرورده شوند، با اينكه دليل قاطعي در دست نيست كه بگوييم تسلط انسان بر طبيعت تا اين پايه ناممكن است ولي اين تسلط آنقدر رؤيايي و بعيد به نظر مي رسد كه در مطالعات اجتماعي خود فعلاً ناچاريم لااقل به عنوان يك اصل موضوعي بپذيريم كه اختلاف ميان انسانها في الجمله ضرورت طبيعي دارد.

از اين گذشته گردش چرخ هاي زندگي هر جامعه به هر شكل كه تصور شود مستلزم ان است كه هر دسته به كار معيني بپردازند پس ناچار بايد هر كس براي كاري كه به عهده خواهد گرفت تربيت و آماده شود. بنابراين بر فرض كه روزي همه افراد از جهت استعدادهاي طبيعي يكنواخت شوند و در هر كس آمادگي طبيعي براي همه گونه ترقي در همه كارها به يك اندازه باشد باز ضرورت هاي اجتماعي اين يكنواختي را بر هم مي زند و چنان مي كند كه از اين استعدادهاي طبيعي متساوي، فعليت هاي گوناگون و نامتساوي پديد آيد و كار گردانان گوناگوني در درجات مختلف براي كارهاي متنوع پرورده شوند. يكي كشاورز شود يكي پزشك، يكي فلز كار، يكي بافنده، يكي معلم، يكي قاضي، يكي نظامي و... حتي در يك رشته كار معين يكي مهندس و طراح كه بيشتر مغزش به كار افتد و ديگري كارگر مباشر عمل كه عضلاتش براي حركت و كار آماده تر باشد.

پس اين اختلافات اگر معلول ضروت هاي طبيعي نباشد لااقل معلول ضروت هاي اجتماعي است و ضرورت هاي اجتماعي گذشته از اينكه از ضرورت طبيعي كمتر نيست با يك نظر دقيق، از يك ضرورت طبيعي سرچشمه مي گيرد.

اين است كه گفتيم برخي امتيازات ميان افراد انسان في الجمله طبيعي يا شبه طبيعي است.

امتيازات مزبور ميان افراد خواه وناخواه در جامعه دسته هاي گوناگون به وجود مي آورد. وقتي يك پزشك با يك كشاورز تفاوت هايي داشت بالطبيعه دسته پزشكان با دسته كشاورزان متفاوت و متمايز مي شوند ولي اين تمايز دسته ها و اصناف غير از امتيازات طبقاتي است.

امتيازات طبقاتي

اشاره

گاهي اين تمايز دسته هاي سازمان دهنده اجتماع به تمايز طبقاتي اشتباه مي شود. در صورتي كه اينها امتيازات طبقاتي نيست. امتياز طبقاتي در اصطلاح به آن مزاياي مصنوعي قراردادي گفته مي شود كه در طول تاريخ زندگي بشر، تحت تأثير خودخواهي ها و خودپرستي هاي گوناگون به سود يك عده كم و زيان يكي عده‌ي زياد يعني تودههاي وسيع مردم به وجود آمده است. امتيازات طبقاتي نوعاً با مشخصات زير همراه است:

1- امتيازات نارواي حقوقي

در جامعه‌هاي طبقاتي بسياري از حقوق اجتماعي عموميت ندارد يعني مشاغل مناصب بر حسب لياقت و كارداني و داشتن صفات و معلومات لازم براي كار تقسيم نمي‌شود.

افراد هر طبقه حق دارند فقط خود را براي مشاغل خاص آن طبقه آماده كنند و راهي براي به دست آوردن مشاغل و مناصب بهتر كه مخصوص طبقات بالاتر است ندارند، مشاغل و مناصب پر ارزش كه در آن جاه و مال و فرغت بال بيشتري يافت مي‌شود به خاناوده هاي معيني اختصاص دارد كه طبقات عالي را تشكيل مي دهند. مشاغل پر زحمت و كم ارزش از آن بقيه مردم است كه طبقات عادي شمرده ميشوند، حتي كسب علم و دانش مخصوص طبقات عالي است و همين انحصار دانش پايه‌اي براي قدرت آنها است.

در مورد طبقه روحاني، ديديد كه چگونه برهمن هند علوم ديني را حق منحصر به فرد خود مي داند. اگر كسي از طبقه خود نوشته‌هاي مقدس را تلاوت مي‌كرد زبانش نصف و اگر مطالبي از آن را از بر مي‌كرد پيكرش پاره پاره مي‌شد!

2- امتياز نابجاي قانوني

در جامعه طبقاتي بسياري از قوانين عموميت ندارد. نمونه هاي آن درا در مورد طبقه روحاني ملاحظه كرديد.

لاوي يهود از پرداخت ماليات معاف است حتي اگر خزانه مملكت تهي باشد. برهمن هند نه تنها ماليات نمي‌دهد بلكه از مجازات‌هاي سخت نيز معاف است. اگر مرتكب خلافي شود كه مجازات آن براي ديگران اعدام است و او اعدام نمي‌شود فقط پادشاه حق دارد او را تبعيد كند.

برهمن حتي در عبادات تيز حريم‌هايي دارد. او مي‌تواند هيچ يك از فرائض ديني را انجام ندهد و به جاي آن پشت سر هم ودا بخواند.

در جامعه‌هاي طبقاتي از اينگونه امتيازات حقوقي و قانوني براي طبقات ديگري از قبيل خاندان‌هاي سلطنتي، نظاميان، اشراف، مالكين، سرمايه‌داران بزرگ و غيره نيز هست كه توده‌هاي مردم عادي و بي‌بهره از عناوين و القاب نه تنها از آن محرومند بلكه بايد فشار فراوان اين امتيازطلبي طبقات عالي را نيز تحمل كند.

3- بسته بودن يك طبقه و ميراثي بودن عضويت در آن

عضويت در هر طبقه از جامعه‌هاي طبقات ميراثي است. عناوين و القاب و مناصب و مشاغل به ارث از پدر به فرزند منتقل مي‌شود. يك نمونه بارز آن را در روحانيت يهود ملاحظه كرديد. مقام روحانيت مخصوص يك خندان، يعني لاويين، فرزندان لاوي است كه يكي از اسباط دوازده گانه بني اسرائيل‌اند. گاه نيز مي‌شود كه با تشريفات خاصي كسي را از يك طبقه به طبقه بالاتر برند و عضو آن طبقه سازند.

محروميت‌هايي كه طبقات عالي به دست خود براي خود ايجاد مي‌كنند.

طبقه عالي براي حفظ امتيازات خود ناچار بود ميان خود و طبقات پايين حصاري از رسوم و آداب و قيود اشراقي به وجود آورد و به اين ترتيب خود را از بسياري از حقوق و آزادي هاي فردي از قبيل آزادي در انتخاب همسر و مسكن و لباس و غيره محروم سازد.

اينهاست امتيازات مصنوعي طبقات كه در ادوار مختلف حاكم بر قدرت بسياري از مردم بوده و براي برانداختن آن نهضت ها بپا استه است.

در اسلام

دين آسماني اسلام اينگونه امتيازات ناروا را به كلي الغا كرده است.

در اسلام امتياز طبقاتي به هيچ وجه و هيچ رنگ وجود ندارد.

افراد انسان،سفيد و سياه، عر بو عجم، شرقي و غربي، شهري و روستايي عالم و جاهل، فقير و غني، سردار و سرباز، شاه و رعيت و سايرين همه در استفاده از كليه حقوق و آزادي‌هاي اجتماعي برابرند.

ملاك به دست آوردن مشاغل و مناصب، شايستگي شخصي و معلومات و صفات و ملكات لازم براي تصدي آنها است و هيچ عامل خانوادگي و ارثي در آن دخالت ندارد. از هر كس مي پرسند خود ت كيستي و چيستي؟ نمي‌پرسند پدرت كيست و از كدام قبيله، خانواده، و طبقه هستي. همه كس مي‌تواند با پشت كار و كوشش و به كار انداختن استعدادهاي خداداد خود به هر كار كه بخواهد و شايستگي آن را پيدا كند بپردازد. حتي عالي‌ترين مناصب و مقامات اجتماعي جكومتي و عالي‌ترين مدارج علمي و معنوي در گرو هيچ چيز جز شايستگي نيست.

در اسلام كسب علوم و معارف گوناگون در انحصار طبقه معيني نيست. همه به كسب علوم و معارف دين و آشنايي به قرآن و روايات تشويق شده‌اند. زبان كسي براي خواندن آيات قرآن يا روايات بريده نمي‌شود. حافظ قران و حديث، هر كه باشد، مورد تشويق و تكريم است و پيكر هيچ‌كس براي از بر كردن آيات قرآن يا احاديث پاره پاره نمي‌شود. اين حقوق همگاني و تشويق عمومي از صدر اسلام تا‌كنون همواره براي همه محفوظ بوده است.

در اسلام همه مردم در برابر كليه قوانين و دستگاه‌هاي قانوني برابرند. هر كس از هر طبقه و داراي هر شغل و مقام و منصب باشد مشمول كليه قوانين هست. قوانين اسلام و دستگاه‌هاي قضايي و اجرايي آن، شغل و مقام و مزاياي فردي نمي‌شناسد. رئيس حكومت با يك فرد عادي، مالك عمده با كشاورز، كارفرماي بزرگ با كارگر ساده، عالم و جاهل، مرجع تقليد و مقلدين او، شاه و رعيت و... همه در برابر قانون و مجريان آن يكسانند. در دادگاه‌ها و سازمان‌هاي ديگر حكومتي حتي انجام تشريفات خاص براي اشخاص ممنوع است.

در دادگاه بايد جاي طرفين دعوي و طرز صحبت قاضي با آنها كاملاً مساوي باشد اگر چه يكي از آن دو فروانرواي مسلمين و ديگري يك فرد معمولي باشد.

ماليات‌هاي اسلام عمومي است و هيچ كس به هيچ عنوان از پرداخت ماليات معاف نمي‌گردد.

در اسلام تنها چيزي كه به ارث منتقل مي‌شود،املاك منقول يا غير منقول اشخاص است. مناصب و مشاغل اشخاص به ارث به كسي نمي‌رسد. مقام و منصبي در اسلام يافت نمي‌شود كه از پدر به فرزند به ارث برسد. نه تنها وراثت بلكه هيچ عامل خانوادگي و طبقه‌اي در به دست آوردن مقام و منصب دخالت ندارد.

برخي از اهل تسنن خلافت را مخصوص قريس، برخي ديگر مخصوص بني‌هاشم و برخي از فرق شيعه مخصوص خاندان علي عليه‌السلام دانسته و به اين ترتيب پاي حقوق خانوادگي و طبقات را در اسلام باز كرده اند، ولي طبق عقيده شيعه دوازده امامي مطلب به صورت ديگري است. آنها امامات را حق انحصاري خانواده نمي‌دانند.

به عقيده آنها امامت حق اختصاصي دوازده نفر معين از خاندان علي عليه‌السلام آن هم به علت انحصار در موهبت الهي يعني علم مرتبط به وحي و تقوي و مصونيت در درجه عصمت در آنها است و نظير انحصار مقام نبوت در افراد معين با صفات و مشخصات معين است بي‌آنكه جنبه امتياز طبقاتي داشته باشد.

با غيبت امام دوازدهم حضرت ولي عصر(عج) و كوتاه بودن دست مردم از حكومت علم و عدل آن حضرت شئون غير اختصاصي امامت به همه كساني كه شرايط آنها را داشته باشند منتقل مي شود. اينشرايط اكتسابي و در دسترس همه هست و در به دست آوردن آن كمترين عامل خاناودگي يا ارثي دخالت ندارد. نه فرزند مرجع تقليد مرجعيت را از پدر به ارث مي برد و نه فرزند قاضي منصب قضاء را. و اگر فرزند صفات و شرايط لازم براي شغل و منصب و مقام پدر را دارا نباشد هيچ اولويتي بر ديگران ندارد.

بنابراين در اسلام هيچ چيز طبقاتي نيست و مناصب و مشاغل و حدود و حقوق و اصناف گوناگون و مزاياي هر صنف متناسب با وضع طبيعي يا شبه طبيعي افراد و امتيازاتي است كه واقعاً دار هستند و با كار و كوشش به كب آنها نائل شده اند.

روحانيت و شئون گوناگون آن نيز مخصوص طبقه معين يا خاناوده معين نيست و براي روحاني هيچ گونه امتياز طبقاتي مقرر نشده است.

از اين بالاتر

از اين بالاتر، در اسلام سمت خاصي به نام روحانيت، نظير آنچه در ميان پيروان بسياري از اديان ديگر هست و تقريباً شغل و حرفه خاص روحانيون شمرده مي‌شود، سراغ نداريم.

آنچه در اسلام هست، يك سلسله تكاليف واجب يا مستحب عمومي است كه برخي عيني و اغلب كفايي است بي‌آنكه كمترين رنگ شغل و حرفه‌اي براي يك دسته داشته باشد.

وجوب كفايي يا مسئوليت مشترك اجتماعي

تأمين نيازمندي‌هاي مادي يا معنوي جامعه مسلمين، بر همه آنها واجب است. به اين صورت كه بايد با كوشش همه مسلمانان كليه نيازمندهاي عمومي تأمين شود و هر يك از آنها تأمين نشود و زمين بماند، كليه كساني كه مي‌توانسته‌اند به تأمين آن اقدام كنند مسئول و مورد مؤاخذه خواهند بود.

اين مسئوليت مشترك اجتماعي براي انجام امور ضروري جامعه از عالي‌ترين تعاليم اسلام است و علماي ما براي بيان آن اصلاح وجوب كفايي را كه مختصر و در عين حال رسا است هب كار برده‌اند.

اما يك نفر نمي‌تواند در تأمين همه نيازمنديها مستقيماً تلاش كند و شخصاً به همه كارهاي ضروري بپردازد، پس چطور ممكن است نسبت به همه كارها مسئول باشد؟ معني اين مسئوليت چيست و از چه راه مي‌توان از عهده آن بر‌آمد؟

معني اين مسئوليت ان است كه بايد همه مسلمانان بكوشند و طرحي بريزند تا هر دسته به كاري كه بهتر از عهده ان بر مي‌ايد بپردازد و يك نوع مراقبت همگاني در كار باشد كه كارهاي ضروري جامعه انجام شود و هر فرد يا دسته‌اي كه كاري را به عهده گرفته آن را دست انجام دهد. رهبري و هدايت اين تعاون اجتماعي و تنظيم برنامه تقسيم كار از وظايف حكومت است. مسلمين همه مسئول مراقبت در كار و انجام وظيفه حكومت نيز هستند و اگر حكومت در كارهايي كه به عهده او است مسامحه كند بر همه لازم است كوشش كنند و با استفاده از همه طرق كه در قوانين اسلامي مقرر شده حكومت را به انجام آنها وادارند و اگر نشد از پاي نايستند تا حكومتي سر كار آيد كه براي انجام وظايف خود قادر و كوشا باشد.

اهميت واجبات كفايي و تأثير فراوان آنها در پيشرفت جامعه و بهبود وضع و استوار ساختن پيوندهاي اجتماعي با تفضيل بيشتر و شمردن يك يك آنها بهتر روشن مي‌شود ولي چون دنبال بحث ديگري هستيم از آن مي‌گذريم و فقط به آنچه مربوط به بحث فعلي است مي‌پردازيم.

يكي از نيازمندي‌هاي ضروري جامعه ياد گرفتن و ياد دادن معارف و احكام ديني است. ياد گرفتن معارف و احكام دو مرحله دارد:

اول در حدود احتياج شخصي. اين مرحله بر همه كس واجب عيني است:

طلب العلم فريضه علي كل مسلم.

دوم افزون بر احتياج شخصي و به اندازه لازم براي ياد دادن به ديگران اين مرحله واجب كفايي است و در اسلام بسيار به آن اهميت داده شده است. بايد در ميان مسلمانان عده كافي به معارف و دين آشنا و براي ياد دادن آن به ديگران مجهز باشند.

براي تأمين اين مقصود، دو جور ممكن است عمل شود: يكي آنكه هر يك از افراد جامعه مقداري از وقت خود را به ياد گرفتن قسمتي از معارف و احكام اختصاص داده يكي به يك قسمت آگاه باشد و ديگري به قسمت ديگر، به طوري كه همه با هم از مجموع معارف و احكام اسلامي آگاه باشند و هر يك بتوانند آن قسمت را كه خود تحصيل نكرده از ديگري كه كرده بپرسد و به عكس. ديگر آنكه عده‌اي كوشش كنند و با صرف وقت بيش‌تر به همه معارف و احكام آگاه شوند و ديگران در موارد احتياج به آنها مراجعه كنند، مطلب خود را بپرسند و جواب كافي بشنوند.

نتيجه آنكه در هر گوشه از سرزمين اسلام بايد وسيله ياد گرفتن معارف و احكام دين به اندازه كافي در اختيار مسلمانان باشد و اگر در يك محل اين وسيله نباشد لازم است عده‌اي بروند، معلومات لازم را فرا گيرند و به محل خود برگردند و معلومات خود را در اختيار ديگران گذارند و براي آنكه انجام اين تكاليف الهي آنها را از كسب و كار و زندگي باز نكند نوبت بعد، عده ديگري بروند.

آيه 123 سوره توبه اين دستور را چنين بيان مي كند:

ما كان المؤمنون لينفروا كافه فولا نفر من كل فرقه ليتفقهوا في الدين و لينذورا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يذرون:

«دستور اين نبود كه مؤمنان همه كوچ كنند. چرا از هر دسته چند نفر كوچ نكردند تا دنبال ياد گرفتن دين باشند و هنگام بازگشت مردم «محل» خود را «از بي‌ديني و لااباليگري و عواقب بد آن» بترسانند بدين اميد كه بترسند و از انحراف و آلودگي نجات يابند؟»

مفسرين نقل كرده‌اند بعد از نزول اين آيه در هر نوبت يك دسته مي‌رفتند و آنها كه دفعه پيش رفته بودند مي‌ماندند تا هميشه عده لازم براي ياد گرفتن آيات قرآن و معارف و معارف و احكام دين نزد پيغمبر باشند.

تكليف خدا چنين انجام مي‌گرفت، هر يك از مسلمانان مي‌كوشيد چيزي از اسلام ياد بگيرد و به ديگران ياد دهد و اگر آنها چيزي مي‌دانند كه او نمي‌داند از انها بپرسد و ياد بگيرد. هم ياد مي‌داد و هم ياد مي‌گرفت. همه به سهم خود در انجام اين وظيفه خطير شركت مي‌كردند.

بعضي كه استعداد و فراغت و علاقه بيشتري مي‌كوشيدند تا به قرآن و حديث بيشتر آشنا باشند، بعضي همه قرآن را از حفظ داشتند و برخي بيش از يكي دو آيه نمي‌دانستند. كساني صدها حديث از بر‌ داشتند و اشخاصي جز چند حديث به ياد نداشتند. البته آنها كه قرآن و حديث بيشتر مي‌دانستند عده خاصي بودند و اين فضليت براي آنها امتيازي شمرده مي شود ولي نه آنكه به علت داشتن اين فضيلت امتيازات حقوقي و قانوني نظير آنچه در لاوي يهود و برهمن هند گفتيم به دست آرند. يا آنكه ياد گرفتن و يا دادن حقايق اسلام شغل و حرفه براي آنها شود و از راه ان درآمدي به دست آرند و هزينه زندگي خود و عائله خود را تأمين كنند.

در زمان پيغمبر صلي‌الله‌عليه‌و‌آله‌و‌ائمه‌عليهم‌السلام همين اندازه كافي بود. در عصر ما اين اندازه لازم است ولي كافي نيست.

باز هم بر مردم هر محل لازم است معارف و احكام اسلام را بدانند و اگر مطلب تازه‌اي پيش امد كه هيچ يك از آنها نمي‌دانند يكي از آنها برود و بپرسد و برگردد. ولي از كه بپرسد؟ از پيغمبر يا امام؟ يا از كسي كه پيغمبر يا امام را ملاقات كرده و مطلبي از حضرتش پرسيده است؟ هيچكدام چون ديگر به هيچ يك از اينها دسترسي نيست. نه پيغمبر و نه امام و نه كسي كه بتواند مستقيماً از آنها چيزي بپرسد. پس چه بايد كرد؟ در اينجا مرحله سومي پيش مي آيد كه بايد براي آن هم فكري شود. بايد در ميان مسلمانان كساني باشند كه در پاسخ سؤالات و حل مشكلات ديني مردم از جهت علمي جانشين امام باشند.

پيغمبر اسلام صلي‌الله‌عليه‌و‌آله بدرود حيات گفت، دوران ظهور ائمه سپري شد، امام دوازدهم از دسترس مردم بيرون رفت و وضع تازه‌اي پيش آمد. فهم قران و روايات، جدا كردن روايات درست از روايات مجعول و نا‌درست، مقايسه دلايل گوناگون درباره هر موضوع و استنباط حقايق از ميان آنها خود به صورت يك بلكه چند علم تخصصي جديد درآمد. تفسير، فقه، حديث، رجال و ..... كه رسيدن به حد كمال در آنها متوقف بر كسب علوم ديگر نيز هست. دفاع از حقايق اسلام دربرابر حملات گوناگون زباني و قلمي مخالفين اسلام نيز به پيدايش علم تخصصي ديگر يعني علم كلام اسلامي منجر گرديد. بايد در ميان مسلمين كساني همت گمارند تا اين علوم پهناور را فرا گيرند و در آنها مجتهد و صاحب نظر شوند و كمال علمي خود را به كمال تقوي و عدل بيارايند تا به مقام جانشين علمي پيغمبر و امام برسند و مرجع مسلمانان در سئوالات مختلف ديني گردند.

تخصص در هر يك از رشته هاي مذكور به اندازه مشكل‌ترين رشته‌هاي علمي ديگر كوشش، فرصت، فراغت و كتاب و وسايل ديگر لازن ندارد.

گذشته ما محققان پر ازج و نامور در اين فنون داشته و رشته تتبع و تحقيق از نخستين قرون اسلامي تا عصر حاضر همواره كشيده و هيچ‌گاه قطع نشده است. در روايات ما اين مجاهدين راه حق، تكريم و تجليل و تشويق فراوان شده و ثواب‌هاي بي‌مانند براي انجام اين وظيفه و جهاد مقدس نويد داده شده است. پاداش آنها مال دنيا نيست. كساني كه عمر خود را در راه انجام يك تكليف مقدس صرف مي‌كنند مبادله محصول كار خود را با مال و جاه، پست و ناچيز مي‌شمرند. علاوه بر اين، دنيا‌طلبي از راه دين و علوم ديني در روايات ما سخت مذموم و بد فرجام شمرده شده است. تحصيل علوم ديني يك واجب كفايي است كه به استناد بعضي روايات بايد از اغراض مادي و امتياز‌طلبي منزه باشد. تحصيل علوم و فنون لازم ديگر از قبيل پزشكي، داروسازي فني و نظاير آنها نيز واجب كفايي است ولي در اين ميان فرقي هست. آنها كه اين فنون زندگي را تحصيل مي‌كنند پس از فراغ از تحصيل مي توانند ان را شغل و حرفه خود قرار دهند و كار و معلومات خود را با پول مبادله و هزينه زندگي خود را از اين راه تأمين كنند ولي به كساني كه علوم اسلامي تحصيل مي‌كنند چنين حقي داده نشده است. كار آنها بايد برتر و منزه‌تر از آن باشد كه به صورت حرفه و كسب معيشت در آيد. گرفتن مزد براي فتوي دادن يا بيان مسائل واحكام و معارف دين در فقه ما از محرمات شمرده شده است.

به اين جهت بايد كساني كه به مطالعات تحقيقي در رشته‌هاي مختلف علوم ديني مي‌پردازند هزينه زندگيشان از راه درآمدهاي شخصي ديگري كه دارند تأمين شود و اگر از اين قبيل افراد به اندازه كافي در ميان مسلمانان پيدا نشود بايد حكومت اسلامي كه مسئول تأمين مصالح عمومي است عده‌اي را به انجام اين مهم بگمارد و وسائل كار و هزينه زندگي آنان را از بيت‌المال مسلمين بپردازد.

و اگر حكومت، حكومت اسلامي و پاي بند به مقررات اسلام نيست يا به وظيفه خود عمل نكرد مسلمانان بايد همچون موارد ديگر، او را به اين اقدام وادارند و گرنه تشكيلاتي فراهم سازند كه انجام اين كار خطير را به عهده گيرد و هزينه اين تشكيلات را خودشان بپردازند.

بنابراين ياد گرفتن و ياد دادن احكام و معارف دين چه در مرحله دوم و چه در مرحله سوم انجام يك وظيفه الهي و پاك از هر گونه مقاصد مادي است. اسلام در اين زمينه وضعي مقرر كرده است كه اگر مسلمانان بيدار و هوشيار باشند، دين و علوم ديني هيچ گاه وسيله سوء استفاده و دنياطلبي اشخاص قرار نگيرد و از اين راه طبقه خاصي كه براي خود حريم اجتماعي و مزاياي مخصوص مالي و غير مالي فراهم آورند به وجود نيايد.

آيات قرآن بخصوص در قسمتی كه مربوط به روحانيان يهودي و مسيحي است، و روايات ما، در ابواب علم و مقام عالم و معرفي علماي حق و علماي باطل، لمايي كه اسلام مي‌پسندند و آنها كه اسلام نمي‌پسندد و طرد مي‌كند، راه را به روي سوداگران زهد فروش يا علم فروش كه بخواهند علم دين و تظاهر به تقوي را وسيله كسب مال و شهرت و توفق بر مردم ديگر قرار دهند، بسته است. ولي ضامن اجراي هر طرح صحيح در هر زمان و مكان، بيداري افكار عمومي و مراقبت همگاني است. در اين مورد و موارد ديگر اگر عملاً انحرافاتي پيش آمد معلول ناآشنايي مسلمانان به حقايق و كوتاهي آنها در عمل است. به همين جهت نخستين قدم براي مبارزه با اين انحرافات آن است كه حقايق اسلامي به همان صورت كه پيشوايان الهي گفته‌اند، بي‌پرده و صريح براي عموم گفته شود. با وسائل ارتباطي امروز و با تسهيلات فراوان كه در كار طبع و نشر و طرق ديگر انتشار افكار پديد آمده، كمك به بيداري افكار در هر قسمت آسان‌تر و به همان اندازه ضروري‌تر شده است.

روحانيت در ميان مسلمين

بايد اعتراف كرد كه بهره مندي از علوم اسلامي و تظاهر به زهد و تقوي و افتخار مصاحبت با پيغمبر(ص) و نظاير اينها از همان آغاز مورد سوء استفاده قرار گرفت، ابوهريره‌ها براي گفتن يك حديث دروغ و مجعول كه به سود يك دستگاه يا زيان مخالفين آن دستگاه بود و گاهي براي كتمان حديث ديگر كه به زيان دستگاه يا سود مخالفين آن بود از معاويه و امثال او پول‌ها گرفتند و مقام‌ها و منصب‌ها يافتند. زاهد نمايان دكان‌هاي تازه باز كردند. كم كم كار به آنجا رسيد كه بسياري از آلودگي‌هاي دستگاه‌هاي روحاني اديان ديگر به مسلمانان نيز سرايت كرد. در گوشه و كنار سرزمين اسلام مردمي بي‌كاره به عنوان عابد و زاهد به جاي آن كه تن به كار و كوشش دهند و به كسب و كار و حرفه‌اي پردازند، در گوشه‌اي خزيدند و نماز و عبادت خدا و گفتن اذكار يا خواندن آيات قرآن را حرفه خود قرار دادند و به عنوان اينكه بندگان مقرب خدايند به هيچ‌گونه وظيفه و مسئوليت ديگري در امور اجتماعي مسلمين تن در ندادند. خود را مستجاب‌الدعوه و گره‌گشاي مشكلات مردم در درگاه خدا شمردند و براي دعا كردن در حق اين و آن كه وظيفه ديني هر مسلماني است با نوشتن ادعيه و طلسمات و نظاير اينها پول گرفتند. برخي از آنها به خود حق دادند به نام رسيدن به مقام يقين خود را از عبادات پروردگار بي‌نياز شمردند و از خواندن نماز و گرفتن روزه و انجام عبادات عملي ديگر نيز سر باز زنند. و به عنوان اينكه كسب علوم صناعي مانع سير و سلوك و رشد و تكامل معنوي است، مردم را از كسب علم و دانش حتي علم قرآن و حديث و سيره پيغمبر صلي‌الله‌عليه‌و‌آله منع كنند تا راه براي تسلط آنها بر مردم باز بماند. آلودگي‌هاي ديگر از اين قبيل كه ناشي از خود پرستي و انحصاري‌طلبي برخي از عناصر رياكار بود، پديد آمد تا آنجا كه در ميان برخي از فرق صوفيه، اسماعليه، زنديه و نظاير اينها كه بيشتر پيرو آراء و عقايد مذاهب اسلامي بودند و روحانيتي بسيار شبيه به روحانيت همان مذاهب داشتند. رهبري ديني مردم را در دست گرفتند و كتاب‌ها و رسائلي پرداخته شد براي اين نوع روحانيت و مزاياي طبقاتي آن اسناد و مدارك اسلامي تراشيده اند. ولي در ميان اكثريت مسلمين سني يا شيعه، هيچ گاه انحطاط به اين پايه نرسيده است. اگر عملاً كساني از عنوان و مقام روحاني سوء استفاده كرده و بدان رنگ و شغل حرفه داده‌اند يا از اين راه امتيازاتي كسب كرده‌اند، اغلب تحت تأثير رسوم و عادات عصري و محلي يا عوامل سياست‌هاي داخلي و خارجي بوده و جهالت مردم و بي‌اطلاعي آنها از حقايق اسلامي نيز بدان كمك كرده و زمينه را براي اينگونه عناصر دنياپرست فراهم كرده است. در كتب و رسالات مورد اعتماد نه تنها به اين امتياز طلبي‌ها صحه نگذارده‌اند بلكه شديداً با آن مخالفت شده است. همه‌كس با مراجعه به كتاب‌هاي مربوط به علم و عالم و تقليد و امر به معروف و نهي از منكر و غيره حتي كتاب‌ها و رساله‌هاي عربي و فارسي ساده كه براي استفاده عموم نوشته مي‌شد، مي‌تواند اين انحرافات را بشناسد و از منحرفين و آلوده‌ها اجتناب كند. در همه ادوار علماي ديني پاك و منزه مي‌زيسته‌اند و اغلب با فساد و ضع و آلودگي و امتيازطلبي كه در عصر آنها رواج داشته مبارزه كرده‌اند. حتي همان عناصر خودخواهد هيچ گاه موفق نشدند علم دين را به خود و مشاغل ديني را به خانودان خود اختصاص دهند. آشنايي عموم به علوم دين اغلب در حال گسترش بود. روستازادگان دانشمند در جامعه اسلامي هميشه فراوان بوده‌اند. هرگز كسي نتوانست راه كسب و علم و دانش و ترقي و تعالي در مراحل روحاني را به روي مردم و بر خانواده هاي گمنام و فقير و بي‌بضاعت ببندد.

به عكس بسياري از بزرگان علو و دانش، مراجع تقليد، وعاظ و خطبا و قضات بزرگ ادوار مختلف تمدن اسلامي از خانواده هاي فقير و گمنام برخاسته‌اند. از اينگونه رجال بزرگ كه از خانواده‌هاي عادي بيرون آمده‌اند در همين قرن در مقامات گوناگون روحاني فراوان مي‌توانيد پيدا كنيد. به جزأت مي‌توان گفت كه اگر مردم درباره روحاني و وظايف و مشخصات و شرايط او به اشتباه مي‌روند علت آن فقط كوتاهي و مسامحه آنها در اينگونه امور است. در عصر ما بسياري از مردم، حتي برخي از خواص به جاي آنكه اشخاص را به ملاك علم و فضيلت و تقوي بشناسند، به لباس مي‌شناسند. در محيط ما لباس شخص اساس روحانيت شمرده مي‌شود. بسياري از مردم هر كه در اين لباس باشد روحاني مي‌شمرند بي‌آنكه به خود زحمت دهند درباره علم و تقواي اوكه دو ركن اصلي روحانيت است به اندازه كافي تحقيق كنند. از يك طرف اگر از يك نفر كه از علائم روحانيت فقط لباس آن را دارد گناه و خطايي سر زد يا خيانتي ديده شد به حساب همه كساني كه در اين لباسند مي‌گذارند و به اغلب آنها بدبين مي‌شوند. و از طرف ديگر اگر مردي را داراي كمال علم و فضل و تقوي بيابند كه در اين لباس نيست به ندرت اتفاق مي‌افتد كه با او چون يك روحاني رفتار كنند و قدر علم و تقوايش را بشناسند و از او درست استفاده كنند. حتي اگر وقت نماز ظهر رسيد و همه به نماز ايستادند به ندرت به اين فكر مي‌افتند كه با او نماز جماعت بخوانند. تو گويي چنين مي‌پندارند كه فقط كساني مي‌توانند امام جماعت باشند كه لباس مخصوص داشته باشند. ولي آيا مي‌توان اين پندار بي‌اساس مردم را به حساب فقها و علما و دانشمندان گذاشت؟

در كدام كتاب، كدام رساله عملي ديده ايد و از زبان كدام عالم يا مسئله گو شنيده‌ايد كه در شرايط امام جماعت چنين يا چنان گفته باشد؟ اگر اينگونه پندارهاي عاميانه كه ناشي از سهل‌انگاري مردم در شناخت حق و باطل است به علماء نسبت داده شود آيا فترا و تهمت به آنها نيست؟ در همين موضوع لباس، مردم عملاً آنقدر پايبند آن شده‌اند كه در بسياري از امور اجراي صيغه‌ي عقد و طلاق، وعظ و اندرز ديني، تبليغ دين در ميان مسلمين و غير مسلمين و امر به معروف و نهي از منكر نماز بر مرده و بسياري از كارهاي ديگر خود را مقيد مي دانند كه از كساني استفاده كنند كه در اين لباس باشند. در صورتي كه در همان رساله‌هاي عملي شرايط صحت هر يك از كارهاي فوق با كمال صراحت بيان شده و يك كلمه درباره شرط بودن لباس نوشته نشده است، شما به همان صفحات اول رساله‌ها نگاه كنيد ببينيد در كار خطير مرجعيت تقليد با كمال صراحت گفته شده است كه از هر مرد زنده آزاد پرهيزگار پاكزاد كه در فقه شيعه مجتهد و صاحبنظر باشد و در فقه داناتر از او شناخته نشود مي‌توان تقليد كرد. كدام يك از اين شرايط كه همه جوانب احتياط در آن مراعات شده به لباس ارتباط دارد؟ اين پندار مردم بي‌اطلاع است كه در همه امور دخالت مي‌كنند و هزار و يك شرط من در آوردي بر هر چيز مي‌افزايند. در مورد تقوي و عدالت، بيشتر مردم كساني را عادل و پرهيزگار مي‌شناسند كه تقريباً به هيچ‌كار دست نزنند. به همين جهت يك شرط اساسي روحانيت در نظر آنها اجتناب از شغل و حرفه و فعاليت‌هاي اجتماعي، بخصوص اقدامات سياسي است. اگر در ميان كشاورزان يك دهكده، مردي با علم و تقوي و فضيلت يافت شود كه مانند ديگران در مزرعه كار كند كنتر حاضرند با او چون پيشواي ديني ده رفتار كنند. همين‌طور در ميان صنعتگران، پيشه‌وران، بازرگانان و اصناف ديگر مردم، اگرعالم و پرهيزگاري هم شغل خود آنها يافت شود با او در همان حدود علو و تقوايش، معامله يك روحاني نمي‌شود، در صورتي كه هر كتاب ديني را باز كنيد به روشني مي‌يابيد كه ملاك روحانيت در همه جا تقوي و عدالت و در موارد لازم علم و كارداني و قابليت و اعتماد است و بس. علماء و فقها نيز نه تنها اين شرط موهوم را نمي‌پذيرند بلكه اغلب از ناراحتي‌ها و محدوديت‌هايي كه همين اوهام براي آنها آنها خانواده آنها ايجاد مي‌كند و موانعي كه چه در كارهاي شخصي و چه در وظايفي ديني و اجتماعي بر سر راه آنها مي‌تراشد رنج مي‌برند.

آنها از اينكه استفاده ديني مردم از روحانيان، گذشته از تقليد و پرسيدن مسائل به امامنت جماعت، اجراي صيغه و طلاق، نامگذاري مولود جديد، استخاره، خواندن دعا در گوش مسافر، نماز بر مرده، برچيدن مجالس ختم، روضه خواني و نظاير اينها منحصر شده است ناخرسندند. آنها از اينكه مردم بدون تحقيق درباره علم و تقواي اشخاصي كه به لباس روحانيت در آمده اند به انها اعتماد ديني مي‌كنند رضايت ندارند. هر كس مختصر مطالعه‌اي داشته باشد لا اقل از طرز لباس پوشيدن مردم نقاط مختلف مي تواند به آساني بفهمد كه اولاض عبا و عمامه و قبا در هيچ دوره لباس منحصر علماء دين نبوده و حتي در عصر ما مردم عادي بسياري از بلاد قبا مي‌پوشند و عمامه بر سر مي‌گذارند.

ثانياً در هيچ زمان از طرف روحانيان تشكيلات و مقرراتي وجود نداشته كه كسي را از پوشيدن اين لباس محرذوم كنند. هر كس مي تواند اين لباس را بپوشد بي‌آنكه كمترين فضيلت و تقوي و مايه علمي داشته باشد. تنها يك رسم و عادات در اين چند قرن اخير بوده كه علماء دين به علت سادگي و بي‌آلايشي يا به علت ديگر معمولاً اين لباس را پوشيده‌اند. ولي اين عادتي پيش نبوده و هيچ گاه نبايد بيش از آنچه هست تلقي شود. همانطور كه در كتب ديني و رساله‌هاي علمي صريحاً ذكر شده وظيفه همه آن است كه در هر مورد به دقت تحقيق كنند تا شخصاً به صلاحيت اشخاص مطمئن شوند يا به گواهي دو نفر كه جزماً به تقوي و كارداني آنها مطمئن شده اند اعتماد كنند. يا صلاحيت كسي آنقدر محرز باشد كه جاي تجسس و تحقيق نماند. اگر مردم ما در همه امور ديني و اجتماعي يا كارهاي شخصي از همين راه بروند و به اين سنت اسلام مقيد باشند ديگر كمتر فريب لباس يا ظاهر سازي ها، عوام فريبي‌ها و جنجال‌هاي بي‌اساس را مي‌خورند. عادت دادن مردم به مراعات اين اصل راهي مؤثر براي جلوگيري بسياري از مفاسد است.

از آنچه به اجمال بيان كرده ايم معلوم شد كه

1- بر طبق تعاليم اسلام، روحانيت جنبه سمت و مقامي كه در سايه آن روحانيون امتيازات مادي كسب كنند يا حرفه‌اي كه نظير حرفه‌هاي ديگر يك دسته آن را پيشه و وسيله امرار معاش خود قرار دهند ندارد.

روحانيت اسلام به معني آراسته بودن به فضيلت علم و تقوي و مجهز بودن براي انجام يك سلسله وظايف اجتماعي ديني و واجبات كفايي است. بي‌آنكه علم و تقوي سرمايه دنيا‌طلبي گردد.

2- بايد اعتراف كرد كه روحانيت در ميان مسلمين عملاً دچار انحرافاتي شده به رنگ و شكل خاصي در آمده و آلودگي‌ها و نواقصي در آن راه يافته است كه مورد قبول اسلام نيست ولي در عين حال بايد انصاف داد كه صرف نظر از دستگاه‌هاي روحاني برخي از فرق از قبيل اسماعيليه و غيره، روحانيت رايج ميان اكثريت مسلمين، هرگز به اندازه دستگاه روحانيت پيروان بسياري از اديان و مذاهب ديگر دچار انحطاط و فساد و امتياز‌طلبي‌هاي طبقاتي نشده است.

3- براي مردم مسلمان در هر عصر وسيله باز شناختن نيك از بد، درست ار نادرست فراهم بوده و دانشمندان بزرگ و پرهيزكار منزه از اين آلودگي‌ها در گوشه و كنار مي‌زيسته‌اند. به علاوه مراجعه ساده به كتاب‌ها و حتي رساله‌هاي عملي كه براي استفاده عموم نوشته مي‌شود مي‌تواند به مقدار زيادي راهنماي مردم در اين مورد باشد.

به اين ترتيب فسادهايي كه در روحانيت مسلمين راه يافته هميشه به عنوان فساد شناخته شده و عناصر فاسدي‌ كه در اين دستگاه راه يافته‌اند هرگز نتوانسته‌اند آيات و رواياتي را كه مشت آنها را باز مي‌كند از دسترس مردم بيرون ببرند يا تحريف كنند يا زبان و قلم دانشمندان منزهي را كه با اين فساد مبارزه مي‌كرده‌اند از كار انداخته راه را براي سلطه طبقاتي خود كاملاً هموار سازند.

4- بي‌اطلاعي، بي‌توجهي و سهل‌انگاري توده مسلمانان و اوهام و پندارهاي بي‌اساسي كه بر فكر و عمل آنان مسلط شده مشكل اساسي عصر ما در امر روحانيت و امور مشابه آن است.

پس بايد در آشنا ساختن آنها به حقايق و عادت دادن آنان به تفكر صحيح و عمل صحيح قدم‌هائي مؤثري برداشته شود.

در شرايط حاضر و با توجه به امكانات موجود براي فهم صحيح دين و غرس نهال ايمان در دل مردم و بارور كردن آن و تبليغ اسلام در خارج و بهتر ساختن وضع مذهبي مسلمين، نيازمندي هاي ضروري فراواني هست كه بر همه واجب است در تأمين آنها بكوشند و براي هر قسمت افراد و سازمان‌هاي مجهزي به وجود آورند كه به خوبي از عهده كار خود برآيند و به بي‌سر و ساماني هاي موجود پايان دهند. به شرح ذيل:

الف) كارهاي علمي

1-اجتهاد در فقه و علوم وابسته به آن براي فتوي و مرجعيت تقليد.

2-تحقيق و اجتهاد در مسائل ديگر اسلامي مربوط به اصول عقايد، اخلاق، تاريخ، تفسير و نظاير اينها.

3-تدريس علوم مذكور در درجات مختلف ابتدايي، متوسطه، وعالي براي خواستاران اين علوم.

ب) تبليغات

4- تبليغات اسلامي در خارج از كشورهاي اسلامي، يك قسمت به منظور حفظ مسلمانان مقيم خارج و قسمت ديگر به منظور توسعه اسلام در خارج و جلب مردم ديگر به اسلام.

5- ادامه و بهتر ساختن وضع تبليغات ديني در داخل بلاد اسلامي به صورت‌هاي موجود از قبيل بيان مسائل و احكام ، ايراد سخنراني هاي ديني در مساجد و تكايا و مجامع ديگر، نوشتن مقالات اسلامي ساده براي فهم عموم و نشر آنها به صورت كتاب، مجله، روزنامه و مانند اينها و پاسخ كتبي يا شفاهي به سوالات ديني مردم.

تعليم و تربيت

6- تربيت ديني نوآموزان و دانش‌آموزان در كودكستان‌ها، دبستان‌ها و دبيرستان‌ها و راهنمايي و تهذيب ديني دانشجويان در دانشگاه‌ها به صورت‌هاي اساسي و موثر و توام با عمل.

7- تشكيل و اداره انجمن‌هاي تهذيب ديني براي عموم.

يك قسمت مهم ديگر

8- وادار كردن مردم به انجام واجبات و جلوگيري آنها از ارتكاب محرمات از راه‌هاي مناسب و موثر و مراقبت عمومي بر جريان امور اجتماعي مذهبي و به عبارت جامع، امر به معروف و نهي از منكر.

اينها قسمت‌هاي مهم و حساس از نيازمندي‌هاي ديني جامعه مسلمين است. براي انجام هر يك از اين امور بايد عده مافي تربيت شوند و به ان بپردازند. تربيت افراد مناسب و مجهز براي هر قسمت موقوف بر ايجاد مؤسسات صحيح و متشكلي است كه هدف آنها روشن و روش آنها مشخص باشد.

براي انجام بسياري از اين امور مي‌توان به آساني در هر صنف، از افراد خود آن صنف، استفاده كرد و آنها را مدتي تحت تعليم و تربيت منظم قرار داد تا براي انجام وظيفه‌اي كه به عهده آنها قرار مي‌گيرد آماده شوند. ولي انجام پاره اي از آنه كاري بدين پايه ساده و آسان نيست. مثلاً به عهده گرفتن مواد يك و دو وقسمتي از مواد سه و چهار و پنج متوقف بر كسب معلومات بسيار وسيع و دامنه‌داري از علوم اسلامي است. مخصوصاپ براي مواد يك و دو بايد متخصصين ورزيده و متبحر تربيت شوند زيرا اظهار نظر در مسائل اسلامي چه در فقه و چه در رشته‌هاي ديگر كار فني پيچيده و دشواري است. آنچه امروز درميان مردم مخصوصاً تحصيل كردگان رشته‌هاي مختلف علوم ديگر رايج شده كه با مختصر اطلاع از قران و حديث و تاريخ اسلام به خود حق مي‌دهند در مسائل فقهي علمي فتوي دهند، در مسائل اعتقادي و تاريخي اظهار نظر كنند، و گاهي نظرات دانشمندان بزرگ اسلامي گذشته يا معاصر را تخطئه نمايند انحرافي سخت‌ناپسند و زيان‌آور است و بايد براي جلوگيري از آن اقدام مؤثري به عمل آيد. اين انحراف تا حدودي عكس‌العمل يك انحراف ديگر است كه برخي از متدينين و حتي برخي از گويندگان و نويسندگان ديني هرچه را در هر كتاب به نام حديث و روايت بيابند به عنوان حقايق اسلام نقل و بر آن تكيه مي‌نمايند و هر چه مخالف ان بيابند بي تأمل تخطئه مي‌كنند بي‌آنكه درست تحقيق كنند يا اوصلاً صلاحيت تحقيق داشته باشند. اينگونه انحرافات به هر شكل و از هر كس در هر لباس و عنوان باشد ناپسند و زيان‌بخش است.

همانگونه كه يك پزشك به طبابت هاي سطحي افراد پر ادعا كه اطلاعات مختصر و پراكنده‌اي از پزشكي دارند مي‌خندند و آن را بي‌ارزش مي‌شمرد، همانگونه كه يك مهندس ساختمان به اظهار‌نظرهاي بي‌پايه و مضحك افراد ظاهربين و ناوارد به فنون معماري پوزخند مي‌زند، همانگونه كه يك سياستمدار ورزيده به بحثها و سياست بافيهاي مردم پرچانه‌اي كه اطلاعات سياسي آنها از مسموعات و شايعات يا مندرجات چند روزنامه و مجله داخلي و خارجي تجاوز نمي‌كنند به ديده تحقير مي‌نگرد،

همانگونه هم يك فقيه يا محقق اسلام‌شناس به اظهار نظر افرادي كه در علوم اسلامي تخصص ندارند و درباره مسائل اسلامي نظر مي دهند، ارزش نمي‌گذارد و نمي‌تواند بگذارد هر چند اظهار نظر كننده پزشكي دانشمند، مهندسي عالي مقام يا سياستمداري دانا و ورزيده باشد. بلي، اگر يك پزشك يا مهندس يا نظاير اينها دامن همت به كمر زند و پس از فراغت از تحصيل در رشته خود روزانه دو سه ساعت به كار و شغل خود پردازند و بقيه وقت خود را در تحصيل يك رشته از علوم اسلامي صرف كند و پس از گذراندن دوران تحصيل، هدف اصلي زندگي را تحقيق درآن رشته قرار دهد و به مقام يك فقيه مجتهد صاحب‌نظر يا مفسر عالم و محقق برسد، بدون شك حق اظهار نظر در مسائلي را كه تحقيق كرده خواهد داشت و شغل يا عنوان پزشكي و مهندسي او اگر بر ارزش كار او نيفزايد از آن نخواهد كاست. در گذشته چه بسا افرادي از اين قبيل بوده اند و چه آثار تحقيقي پر ارزش و سودمندي كه از آنها به يادگار مانده و در گنجينه آثار اسلامي در خشندگي خاصي دارد. بدين جهت برخي از علاقه مندان به اصلاحات ديني و اجتماعي طرح هاي روشن و نسبت پخته‌اي براي تربيت اينگونه افراد تهيه كرده‌اند كه اگر هزينه و وسائل لازم در اختيار آنها قرار گيرد با انجام يك طرح كامل پانزده ساله افراد مجهزي را تربيت و آماده كار خواهند ساخت.

در مورد ماده هشت تذكر اين نكته لازم است كه امر به معروف و نهي از منكر چند مرحله دارد، برخي از مراحل آن، آنها كه به تصادم و اعمال قدرت قانوني كشيده مي‌شود از وظايف خاص حكومت اسلامي و مأموريتي است كه از طرف حكومت براي هر قسمت گمارده مي‌شوند. ولي مراحل ديگر آن يك وظيفه عمومي است نه آنطور كه پاره‌اي ازمردم مي‌پندارند تكليف خاص روحانيون باشد. شرط اساسي اين مراحل عمومي امر به معروف و نهي از منكر، يكي درست شناختن معروف و منكر و خوب و بد است نه آنكه كسي ندانسته در كار ديگران دخالت كند. ديگر شناختن و به كار بردن روش صحيحي است كه در اشخاص حسن اثر داشته باشد، نه آنكه بدتر آنها را عليه وظايف ديني برانگيزد و بر عصبانيتشان بيفزايد يا ايمانشان را سست و از توجه به دين بيزارشان سازد.

براي انجام اين وظيفه بزرگ همگاني كسب اطلاعاتي لازم ديني و صفات و ملكات فاضله ي نفساني و آداب و عادات مؤثر و نفوذ صحيح و حسن تأثير ديگران يكي از مواد اساسي برنامه تعليم و تربيت عمومي مسلمانان مي باشد.

در هر يك از قسمت هايي كه گفتيم بايد برنامه‌هاي اساسي و ريشه‌دار، و اغلب كم‌عرض و طول ولي عميق به وسيله افراد مطلع و صلاحيت‌دار تنظيم و اجرا شود و كليه وسائل و هزينه‌هاي لازم با كمك و همكاري مسلمانان با ايمان و پر گذشت و علاقه‌مند تهيه و پرداخت گردد.